

درگرونی های وسیع اجتماعی ، در سازمان و نظام زندگی و اجرای برنامه های مترقی و پیشرفته در جهت تأمین رفاه اقتصادی و تعلیم اصول عدالت اجتماعی و دموکراسی سرفصل دوران سازندگی و نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی معاصر کشور ما محسوب میشود .

نقش اساسی در تأمین این تحول عوامل انسانی و افکار و اندیشه ها و آموزش های معنوی است . بطوریکه میتوان اظهارنظر نمود هرتحولی در جهت مثبت ، با تحولی که در مفهوم و کیفیت فلسفه تطبیقی بآن اعتقاد داریم ، تحت تأثیر عامل فیزیکی ازدیاد جمعیت و عامل متافیزیکی تعلیم و تربیت بطورخاص قرار دارد . در تطبیق مفاهیم تعلیم و تربیت ، دو عئیده متفاوت ولی نزدیک بهم ، - میتواند ما را در راهی که در پیش داریم مددکار باشد . با تلفیق نظرات و تئوریهای علمی دانشمندان علوم اجتماعی میتوان اینطور نتیجه گیری کرد :

« کار اصلی تربیت آن است که موجود « فردی » را انسان اجتماعی بار آورده و او را مظهري از ارزش ها و فرهنگ آن جامعه سازد و از طریق فرد ، هدفها و منظوره های اجتماعی را تحقق بخشد و دانشمندان روانشناس در کلیات معتقدند تربیت عبارتست از ایجاد تغییرات مطلوب در جسم و جان آدمی و مرادشان از تغییرات مطلوب رشد کامل استعدادهای نهفته انسانی بوجهی متوازن و مناسب است . »

هرجامعه ای تصور خاصی از انسان شایسته عضویت خویش دارد و از راه تعلیم و تربیت میکوشد که افراد را آنطور که می پسندد بارآورد . در قابوسنامه تأکید شده است که « فرزندان را ، نامی نیکو دهند و فرزندان را به دایگان عاقل و مهربان سپارند و پس از تعلیم قرآن ، سواری و طرز استعمال اسلحه و راه نگاهداری آنرا به فرزندان بیاموزند ، سپس بآنها فن شناکردن ، تیروزوبین انداختن نیزه باختن و چوگان زدن و کمان افکندن و دیگر هنرها بیاموزند » . و در آن روزگار برای وادارکردن کودک بفرارگرفتن گاه به تشویق و زمانی به تهدید متوسل می شدند . ابن خلدون درباره آزار و شکنجه کودکان مینویسد : « این کار آنان را بتحمل قهر عادت میدهد و نفس را از انبساط باز میدارد و نشاط را از آنان زائل میکند و به کسالت و دروغ و خبث معتاد میکند و مکرو خدعه را بوی میآموزد و او را در این امور عادت میشود و بالنتیجه وی را بی حمیت بیار میآورد و از دفاع از خود و خانه خود باز میدارد و باطاعت و انقیاد از دیگران معتاد میسازد پس بر معلم نسبت به متعلم و بر پدر نسبت به فرزند واجب است که بر آنان در تعلیم سخت گیرند . و امروزه دانشمندان معتقدند تربیت میخوهد درون هر فردی جامعه را از نو بنا کند . در جامعه ای که به پهلوانی ، زورمندی و جنگجویی ارزش میدهد ، فرزند را چنان تربیت میکند که بیکه تاز میدان باشد و در جامعه ای که از حد جسم

بقیه در صفحه ۵۰

گذشته و به امور فکری و اخلاقی ارزش میدهد ، خود را با نظام و ارزش‌های فکری آشنا میکند .

غزالی در باب تعلیم فرزندان میگوید : بدانکه فرزند امانتی است اندر دست مادر و پدر ، و دل وی پاك است چون جوهر نفیس و نقش‌پذیر چون موم و از همه نقشها خالی است و چون زمین پاك است که هر تخم که اندر وی افکنی ، روید اگر تخم نیک افکنی بسعادت دین و دنیا رسد و مادر و پدر و معلم اندر ثواب شریك باشند و اگر بخلاف این بود بدبخت باشد و ایشان بر هر چه برایشان رود شریك باشند .

ابن سینا معتقد است که : نباید طفل را تا شش سالگی از آنچه مورد تمایل اوست همیشه محروم کرد و آنچه که مورد تنفر اوست باو تحمیل نمود و الا کودک خشمگین و یامغوم و یا ترسو و در نتیجه بیمار یا سست و بی‌رغبت بکار خواهد شد .

میدانیم که این تفکرات میانی‌اخری دارد و بی‌آنکه تاکیدی بر بی‌توجهی به قدرتمندی جسم شود ، فرد کاهل و بری از دنیا و ظواهر آن بار میآید تا جائی که پس از حمله مغول‌های وحشی ، بی‌اعتنائی بدنیا و پدیده‌های ارزنده آن جنبه افراطی پیدا کرد .

حکومت استبدادی و مطلق پدر در خانواده و هیچ بودن فرزند در مقابل قدرت لایزال پدر که خود را چون خورشیدی پرتوافکن خانواده میدانند و فرزندان را ستاره‌های بی‌فروغی مینندارد که جرأت نورافشانی را از آنان سلب کرده باشند . و شخصیتی سواى « وجود پدر » برای انسانی دیگر باس فرزند قائل نبودن و تا آن حد در این مقوله گستاخ بودن که امر پدر را وحی منزل شمردن ، نتیجه‌اش بی‌عقیدتی بفرد ، و عدم وجود توانائی فکری و شخصیت انسانی در فرزند میگردد . گروهی را عتیله بر آنستکه استبداد و جور و ستمگری پدر خانواده ایرانی ، تاثیرات منفی‌اش بیش از حمله تازیان بیابان گرد و مغولان وحشی بوده‌است . تحقیر شخصیت طفل از طرف پدر مستبد که خود روزگاری در همین وضع و حال بسر میبرده‌است ، طفل را مطلق ، چاپلوس ، مطیع مطلق ودنی‌بار میآورد که ما در این روزگار خواهان هیچیک از این صفات نیستیم . فرزندان ما باید چنان تربیت شوند که بتوانند باسانی و با نظامهای جدید اجتماعی تعلیم‌پذیری خود را آشکار سازند . و در کنار تقویت جسم و زورمندی در تعادل کلی ، از قدرت شگرف اندیشه غافل نمانند و این امکان برای آنان بوجود آید که در ذهن نیرو یافته‌خود مسائل و مشکلات را باروش تطبیق علمی حل و فصل نمایند . مراد از تجهیز نیروی انسانی که در ابتدای این گفتار آمده است ، جز این نیست که فرزند باید ابتدا در دامان مادری دانا و روشنفکر پرورش یافته و بدون توسل به زور و قدرت‌های بدنی او را برای پذیرفتن افکار و خواست‌های انسانی آماده سازند که در نظر ما غایت و هدف اصلی حرفی جز رفاه اقتصادی و امنیت قضائی نیست .